

فرهنگ چیست ؟

گاتاها و فرهنگ ایران

آقای فریبرز رهنمون

آدمیان را جاندارانی باهوش و خرد گفته اند و اگر با جانداران دیگر سنجیده شوند دارای مغز بزرگتری هستند. آنچه شگفت انگیز است اینکه آدمیان از همه ی مغز خود بهره نمی گیرند. برای پایداری زندگی هیچگاه باین مغز بزرگ نیازی نیست، گفته شده که آدمیان تنها پنج درصد از گنجایش مغز خود بهره میگیرند. «البرت انیشتن» با آنهمه هوش و دانش تنها ۹ درصد از مغز خود را بکار برده و با آن باینهمه نوآوری دست یافته.

بکار بردن چنگال و قاشق برای خوراک خوردن، همچنین دانستن بازی شترنگ (شطرنج) کمکی به زیستن نمیکنند. بسیاری از مادران و نوزادان در هنگام زایمان بعلت دشواریهایی که سر نوزاد پدید میآورد در میگذرند. پس چه چیز سبب شده که نمو مغز بجائی برسد که مرگ آفرین هم باشد؟

آیا این در پیوند با زندگی زمینی ماست ؟

اگر چنین باشد، پس آهنگ و انگیزه ی زندگی چیست؟

اگر آهنگ از زندگی تنها این باشد که به پایانی پاک و بی آلایش دست یابیم و پا به بهشت بگذاریم، دیگر نیاز باین مغز بزرگ نداریم. دین پاسخ این پرسش را بگونه ای روشن داده است. آدم و حوا، اگر از درخت دانائی نمیچیدند و

ایران زمین

نمیخوردند، همیشه در بهشت میماندند. آنها از بهشت رانده شدند چون خواستند از مغز و خرد خود بهره برند.

ساختار دین بگونه ای است که همیشه با بکار بردن مغز ناسازگاری داشته، در این زمینه میان دینها هیچگونه ناهمسانی دیده نمی شود. پیرو هر دینی باشید، باور این است که - هر زمانی که یکی به بیماری بی درمان دچار میشود و یا بدشواری دیگری برخورد میکند، به نیایش خدا پردازد. شمع روشن کند و گاهی هم با کشتن گوسفند نیاز بری (نذر) نماید و از خداوند درخواست کمک و پادرمیانی کند. در اینگونه پیش آمدها هیچ برخورد بایسته نمیدانند که در جستجوی راهی باشند و با پژوهش و نوآوری، جلو پیش آمد ناگوار را بگیرند. فلسفه و حکمت در اینجا این است که اگر خدا بخواهد زنده بمانی، دارو کار ساز خواهد شد و اگر سرنوشت این نباشد، دارو بهره ای نخواهد داد. از این نمونه ها بسیار است. پس چرا این مغزِ بزرگ بما ارزانی شده است ؟

جدا از فلسفه بالا، دیدگاه دیگری وجود دارد که بر پایه آموزشهای، آموزگار بزرگ، زرتشت ، پی ریزی شده او چنین میگوید، خرد خود را بکار برید و از مغز خود به راه راست بهره گیرید آنچه در جهان دُرست است رابیا بید و زندگی خود را بهتر سازید و بسوی رسائی و کمال پیش روید. برای بهزیستی و رسیدن به رسائی نه تنها نیاز به مغز بزرگ داریم بلکه باید در همه ی گنجایش از آن بهره ور شویم.

ایران زمین

برای راهیابی به بهترین راه و بهتر ساختن زندگی، برای پیشرفت و رسیدن به رسائی، نیاز به سازمان دهی داریم. باید راه و ابزار زندگی بهتر را بیابیم و در رواگ (رواج) آن بکوشیم. با برنامه ریزی و هم آهنگی کارها (خَشَ تر ویریا) همبودگاه و جامعه خود را به پیشرفت برسانیم. این همان چیزی است که خرد آدمی از زمانهای بسیار دور در پی بدست آوردن آن بوده و بنام فرهنگ نامیده می شود.

کتاب فرهنگ واژه های انگلیسی آکسفورد «فرهنگ» را اینگونه گزارش میکند. «کشت، پروردن، تربیت کردن، افراشتن، پیشرفت فیزیکی و مینوی، پیشرفت عقلانی و فکری»

با آنچه گفته شد، فرهنگ برای پایداری زندگی بایسته نیست ولی برای پیشبرد همبودگاه پربهره است و در این راه یگانگی و همبستگی در همبودگاه را افزایش میدهد.

زرتشت آموزگار بزرگ در سرودهای گاتها بدرازا سخن گفته و پایه فرهنگ را بهره وری درست از خرد و عامل پیشرفت و رسیدن به رسائی دانسته.

هر زمان که خردگرائی باز ایستد، فرهنگ هم از پیشرفت باز میماند. در این حال فرهنگ مرز بسته مانده و تنها دنبال روی کورکورانه می شود. در دوران باز ایستائی مغز، در نمونه های رفتاری فرهنگ دگرگونی بسیار کمی پدید می آید. گفته شده است در این هنگام فرهنگ تنها مانند ژنهای آدمی بکار می افتد (دکتر سوزان بلک مور) بدینمعنی که آدمیان تنها به رونویسی و دنبال روی کورکورانه می پردازند و از خود چیز تازه ای ببار نمیآورند. بدیدآوردن

ایران زمین

(تجسم) آدمیان بمانند یک ماشین رونویسی، بااینکه ما را با یک عامل پایدار روبرو میکند که نظم میآورد چیزی است هراسناک. هر زمان که فرهنگ به یک باور بی پرسش جانشین شود، از پیشرفت جلوگیری میکند، و برانگیزنده ی دلتنگی و ناآرامی است. در اینجا است که فرهنگ درست وارونه آنچه را که بآن چشم دوخته ایم انجام میدهد، که همبودگاه و مردم را از پیشرفت باز میدارد.

بگفته ای دیگر فرهنگ همکرد و ترکیبی از داستانهاست که در بردارنده آگاهیها و باورهاست که در مغز آدمی انباشته شده. برتر داشتن یک باور بر باور دیگر و گسترش آن و یا از میان رفتن و کم رنگ شدن یک باور دیگر، فرگرد و تحولی فرهنگی است و کاروندهای (عوامل) گوناگون بر آن کارگر و موثر است.

پیوندها و پیوستگی ها و شبکه ی وابسته بآن (ارتباطات) یکی از مهندترین و پرارزش ترین کاروندها در کامیابی و پیشرفت فرهنگ است و امروزه دگرگونی بزرگی در ارتباطات و در فرهنگ در حال انجام است.

فرهنگ را میتوان به گروه های گوناگون بخش بندی کرد، مانند فرهنگ اجتماعی، فرهنگی اقتصادی، فرهنگ قانونمداری و داتمندی و فرهنگ دینی و شرعی که بگونه کوتاهی از آنها یاد میکنیم.

۱- فرهنگ اجتماعی : آدمیان بنام جانداران اجتماعی هم نامیده شده اند که دوست دارند گروهی زندگی کنند. فرهنگ در آدمی وابستگی و تعلق

ایران زمین

می آفرینند. وابستگی زیر بنای سازمانهای گوناگون را می سازد. حالتی را که به یک هموند نسبت میدهند نیروی پیش رونده ی آن است. برای اینکه ما خود را وابسته به یک همبودگاه بدانیم باید آنچه را که آن گروه میکند به پذیریم وانجام دهیم. کاری که این گروه میکند نباید زیر پرسش قرار گیرد، چون اگر چنین شود باید از این واهمه داشته باشیم که از میان آن گروه رانده شویم.

در پدید آوردن فرهنگ اجتماعی نخست بهره وری از خرد لازم است ولی پس از آن دنبال کردن آن آسان و نیاز به نیروی بیشتری نیست. این درست مانند آنست که نامه زنجیره ای بدست ما رسیده و دستور داریم از آن رونوشت برداریم و بدست دیگری بسپاریم. پس از رونوشت برداری، آرام آرام به این باور میرسیم که به حقیقت ناب و ابدی رسیده ایم و زندگی خود را در گرو آن میگذاریم. برخی از روشنفکران زمانی که فرهنگ را بدیگری می سپارند، زیرکانه، بدون اینکه دیگران به فهمند، روش کار را دگرگون میکنند آنگاه تبار و زادگان آینده آنها فکر میکنند، این فرهنگ از آغاز همین بوده. برخی دیگر بگونه انقلابی کار میکنند و فرهنگ را یکسره دگرگون میسازند.

کار و پیشه، دارائی و سرمایه و عامل های دیگر نیز در میان فرهنگ اجتماعی پدید آمده و همبودگاه را به گروه های کوچکتر بخش میکنند.

۲ - فرهنگ اقتصادی : ارزش دادن به تکه ای سیم و زر و یا کاغذ، بیش از ارزش راستین آن و بنام اینکه سکه یا اسکناس است، بخشی از فرهنگ اقتصادی میباشد. بدون پذیرش و سازگاری مردم در شناسائی سکه و اسکناس، تکه ی سیم و زر و یا کاغذ بی ارزش است. امروزه فرهنگ سخت زیر هنایش و نفوذ فرهنگ اقتصادی قرار دارد.

ایران زمین

سرمایه داری یک فرهنگ اقتصادی است و در برابر این فرهنگ آدمیان تلاش دارند مال و دارائی بیاندوزند و بر آن بیفزایند. در این فرهنگ کامیاب ترین سرمایه دار کسی است که هنگام مرگ بیشترین دارائی را اندوخته داشته باشد. در فرهنگ سرمایه داری، هرگونه ابزاری که در بدست آوردن دارائی بکار گرفته شود قانونی است. به برده گرفتن، بهره کشی از کودکان و براه انداختن جنگ نمونه هائی از این ابزار قانونی است.

۳ - فرهنگ قانون مداری و داتمندی: این گروه فرهنگی به همبودگاه و جامعه سامان می بخشد. داد و دادگستری که آماج بنیادی فرهنگ داتمندی است، در برخی جاها، آن را در حقانیت و مالکیت و برخی دیگر آنرا در مسالمت یا کینه توزی میدانند. بدینمعنی یکی میگوید «اگر کسی بروی شما سیلی بزند، روی خود را برگردانید تا بروی دیگر شما هم بزند». دیگری میگوید «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان» یعنی اگر کسی چشم شما را کور کرد شما هم چشم او را کور کنید.

۴ - فرهنگ دینی و شرعی : ترس از ناشناخته ها، بنیاد و پایه فرهنگ دینی است و رویهمرفته آنچه را نمی شود ثابت کرد زیر چتر فرهنگ دینی قرار میگیرد، مانند هستی فرشتگان، و بودن بهشت و دوزخ. هر زمان که ناشناخته ای شناخته میشود، از توان این فرهنگ، در بهم نزدیک کردن مردم کاسته شده و زیر پرسش قرار میگیرد. این فرهنگ برای اینکه توان خود را نگاه دارد، مردم را از پژوهش و جویائی باز میدارد. یکی از مهندترین و چشم گیرترین حالت‌های فرهنگ دینی «باور و گرویش» بدون پرسش، به پیام ها و داده

ایران زمین

ها (اطلاعات) و پیروی بی چون و چرا از دستورهاست. در فرهنگ دینی اگر از دستورها و پیام‌ها روی بگردانیم به نفرین گرفتار میشویم و در برابر آن نوید میدهند اگر به دستور و پیام گوش فرا دهیم به خوشبختی جاودان پس از مرگ دست می‌یابیم. برگ برنده در این فرهنگ زندگی جاودان در بهشت پس از مرگ است.

فرهنگ دینی پیشرو : در فرهنگ دینی، پیشرفت بی معنی است چون پایه آن بر سخنان و گفته‌های خداوند گذاشته شده است. واژه‌هایی که از زبان آفریدگار آورده میشود واژه‌های پایانی است و هیچکس نمیتواند واژه‌ای بآن بیفزاید و یا از آن کم کند. «ابن خلدون» تاریخ نویس عرب میگوید «زمانی که تازیان ایران را گشودند کتابخانه‌های پر از کتاب یافتند. عمروقاص، فرمانده تازیان به عمر خلیفه مسلمین نامه نوشت و دیدگاه او را خواست تا کتابها را بنام بازیافته‌های جنگی میان سربازان بخش نماید. عمر باو پاسخ داد " آنچه را که باید بدانیم خداوند در قرآن برای ما فرستاده. اگر این دانش ایرانیان خوب است ما آنرا در قرآن داریم و اگر خوب نیست خداوند نمیخواهد ما بآن دانش دست یابیم. پس همه‌ی آنها را از میان ببر"»

زرتشت تنها کسی است که دینی بر پایه دانش و فرهنگ پیشرو را پیش آورد. او بر مرگ که یکی از پرتوان‌ترین چشم اندازه‌های فرهنگ دینی است مهار زد. او بآدمیان آموخت که چگونه بر ترس از مرگ پیروز شوند (امرداد) او همچنین زنجیره رونویسی و پیروی کورکورانه (تقلید) را پاره کرد آنجا که میگوید

ایران زمین

بشنوید شما با گوش های خود والاترین راستی را

بنگرید با بینش روشن

میان راهها، پیش از آنکه برگزینید،

فرد فرد برای خویشتن

پیش از آنکه بزرگی پیام را

بدرستی گسترش دهند بفهمند آنرا

زرتشت . گاتاها یسنا هات ۳۰ بند ۲ (ف ر)

زرتشت نه تنها زنجیره ی رونویسی و پیروی کورکورانه را پاره میکند. بلکه میخواهد تا با خرد و ذهن روشن و بی سوئی، با دیدن و شنیدن آنچه را راست و درست است . هرکس برای خود بهترین راه را برگزیند و به والاترین آنها دست یابد. او نیز اندرز میدهد کسانی که میخواهند به پیشرفت برسند و یا میخواهند نوآوری کنند از آغاز آنرا بخوبی بفهمند و از دست آورد خوب آن دیگران را آگاه کنند.

بسیاری از پژوهشگران دوگانگی و آزادی گزینش میان خوب و بد را با یاری گرفتن از این بند از سروده گاتاها گزارش میکنند، در حالیکه اگر بدرستی به بخش نخستین این فراز نگاه کنیم چنین معنی در آن دیده نمیشود بلکه آزادی گزینش از میان بهترین راه هاست نه از میان نیک و بد .

سریو - تا - گیوش آیش - وهیشتا

بشنوید - شما - باگوش خود - والاترین راستی را

ایران زمین

«وهیشتا» بمعنی بهترین، بالاترین و والاترین است که نمیتوان گفت از بدی سرچشمه میگیرد.

این سروده، راهنمایی است بر فرهنگ پیشرو، گوهر و عنصر بنیادین و پایدار در این فراز «بالاترین راستی» است. فرآیند آن اینکه فرهنگ ایرانی، فرهنگ پیشرو و بسوی رسائی بوده است. فرهنگی که آزادی گزینش میان بهترین راه ها را در برداشت.

هم آمیزی گروههای فرهنگی گوناگون، فرهنگ مردم را می سازند. در گذرگاه تاریخ، همیشه یک گروه، جایگاه برتر و پرتوان تری مییابد و بر روند فرهنگ آن مردم پیروز می شود. برای نمونه امروز فرهنگ اقتصادی در باختر و فرهنگ دینی در خاور میانه پر توان تر است.

فرهنگ در ایران باستان

هرودوت در بخش «رسم ها و خوی ایرانیان» چنین گفته «هیچ نژادی مانند ایرانیان آمادگی پذیرش رسم و خوی بیگانه را ندارد» و برای نمونه میگوید «آنها تن پوش مادها را به تن میکنند، چون می پندارند که از جامه خودشان زیباتر است و سربازانشان جامه سربازان مصری می پوشند چون آنها بهتر میدانند.» این بخوبی نشان میدهد که ایرانیان فرهنگ و ادب و رفتار را ابزاری برای پیشرفت میدانستند و هرچه از آن را بهتر بود، بر میگزیدند. ایرانیان باستان گروهی پیشرو بودند و باور بزندگی داشتند (نه مرگ) و برای رسیدن برسایی با دلشادی پیش میرفتند. آنچه را گفتیم، در پیشرفت چشم گیر جهان در سده هائی که ایران نیروی برتر (ابرقدرت) بود بخوبی میتوان دید.

ایران زمین

بخش دینی فرهنگ فرهنگهای کهن را زیر پروبال خود داشت. فرهنگ ایرانیان جز این نبود. مردم را بر می‌انگیختند تا از خرد خود سود جویند. با این کار چهره‌ی جهان را سیمائی دیگر دادند و بجائی رساندند که باور مردم را هم به خدایان دگرگون ساختند. زمانی که ایرانیان نیروی برتر شدند به خدای یگانه بنام «اهورامزدا» یا آفریننده‌ی خرد باور داشتند - خدائی که نمای آدمی نداشت، در حالیکه دیگر فرهنگهای آن زمان به خدا یا خدایان آدم نما باور داشتند. ایرانیان از راه آموزش و پرورش، نه بازور و فشار، توانستند فرهنگ توانای دینی را دگرگون کنند و اندیشه‌ی اینک خدای یگانه، آدمی نما نیست را به جهان بنمایانند.

ایرانیان با ساختن راهها آمد و رفت و گشت و گذار آدمیان را در سرتاسر امپراتوری خود آسان ساختند. شبکه‌ی خبر رسانی را گسترش دادند و از این راه به داد و ستد اندیشه‌ها پرداخته و به پیشرفت دست یافتند. معنی فرهنگ برایشان این بود که همه‌ی مردم در دانش، در باورها و ارزشهای پیشرو با هم همباز باشند.

پس از اینکه رومیها و یونانیها با ایرانیان نزدیک شدند، از میان آنها فیلسوفانی برخاست. سُکرات (سقراط) در ۱۸ سالگی در ارتش سرباز پیاده بود در ۲۰ سالگی به یکان زرهی پیوست. او در سال ۴۶۹ پیش از میلاد پا بجهان گذاشته بود و در سال ۴۴۹، زمانی که پیمان آشتی و دوستی میان ایرانیان و رومیها بسته شد، ارتش را واگذاشت و پا به جهان فلسفه گذاشت.

ایران زمین

آنچه که سکرات میگفت با فرهنگ رومی بیگانه بود. از این رو در پایان کار دستگاه دادگستری دموکراتیک آتن با نوشاندن زهر در سال ۳۹۹ پیش از میلاد، بمرگ او فرمان داد.

بدنامی و گناهی که به سکرات بستند از اینقرار بود.

۱ - به گمراهی کشیدن جوانان - نشناختن خدایان رسمی یونانیان - باورداشتن به روان - انجام آیین‌ها و رسمهایی که برای یونانیان بیگانه بود
۲ - دست یازیدن به کارهایی که او را شایسته آن نمیدانستند - پرسش و جستجو در باره‌ی چیزهای نادیده و ناشناخته - گفتگو و بگومگو با هرکس و در باره‌ی هرچیز و کوشش در اینکه مورد گفتگوی سست‌تر را (از نظر باور مردم) پرتوان‌تر نشان دادند.

۳ - باور نداشتن به خدایان و باور داشتن به نیروئی بالاتر.

(برگرفته و برگردان از نسک «تاریخ فیلسوفان یونانی» - نوشته‌ی لوسیانو دِکِر زِ نزو)

ایرانیان توانسته بودند در امپراتوری خود، دانش را گسترش دهند و با پیمان آشتی و دوستی ۴۴۹ پیش از میلاد، «عصر طلایی» دانش را به اروپا برسانند. امروز شوربختانه آنها را فلسفه یونانی، دانش ریاضی یونان و یا دانش پزشکی یونانی مینامیم.

برای نمونه از ساختن راه آبهای زیرزمینی بنام قنات یاد میکنیم. قنات آبراهه‌ای است زیرزمینی که آبراه از سرچشمه آن تا جای کشت و کار و زندگی میرساند. این آبراهه کیلو مترها در زیرزمین و از بیابانها میگذرد و بزمین هموار میرسد. این سیستم آبرسانی که بیش از سه هزار سال پیش شناخته شده، هم اکنون هم در بیابانهای یزد و کرمان کار بُرد دارد. فیساغورس، در بند

ایران زمین

(اسیر) جنگی در بابل بود. در زمانی که کورش بابل را آزاد کرد او هم آزاد شد. او بایران آمد و این سیستم آب رسانی را به چشم دید و یادگرفت که چگونه ساخته شده است. پس از بازگشت به یونان. بر پایه ی آن «دانش هندسه» را پی ریخت که امروز آنرا بنام نظریه و دیدگاه فیساغورس می شناسند.

افلاتون (زایش ۴۲۸ پیش از میلاد) ارستو (زایش ۴۴۶ پیش از میلاد) و گزنفون شاگردان سُکرات بودند. این نکته برجسته را باید بدانیم و با موشکافی بآن بنگریم که بسیاری از پژوهشگران که بنام یونانی می شناسیم در بیرون از آتن پای به جهان گذاشتند و بیرون از آن میزیستند و بسیاری در امپراتوری ایران جایگاه داشتند و فرهنگ یونانی بر اندیشه آنها درایش و اثری نداشت. پیمان دوستی ایران و یونان در سال ۴۴۹ پیش از میلاد یک پیش آمد بزرگ در پیشبرد دانش و فلسفه جهان بود. ایرانیان برای گسترش دانش مرزی نمی شناختند. نخستین چیزی که بدشمنان شکست خورده خود میدادند، دانش بود، چون باور داشتند که با گسترش آن و دگرگون شدن اندیشه هاست که جهان جایگاه بهتری برای زیست خواهد شد.

هنگامیکه ایرانیان بابل را آزاد کردند. نیایشگاهها و تندیس خدایان را از میان نبردند بجای اینکار، کوروش بزرگ در برابر تندیس مردوک، خدای بابلی ها سر فرود آورد و او را پاس داشت. چند دهه پس از آن هردوت ببابل میروود و گزارش میکند. «مردمان بابل نیایشگاه یا قربانگاه نداشتند و جانداران را برای خدایان خود نمی کشتند» ۲۲۰ سال پس از آن اسکندر بابل را گشود و

ایران زمین

نخستین کاری که کرد این بود که دوباره نیایشگاه های واگذشته ی مردم را برپا داشت. باید گفته شود دگرگونی در باورهای مردم بابل از سوی ایرانیان هیچگاه بازور نبوده بلکه از راه سخن گفتن و گسترش دانش بوده است.

ازدیدگاه معنی فرهنگ ایرانی برآستی فرهنگ بود. یعنی «پیشرفت فیزیکی و مینوی، پیشرفت عقلانی و فکری» پیشرفتی که از راه آموزش و پرورش بدست میآید و یا بگفته ای دیگر فرهنگ ایرانی گسترش روشنفکری و پیشرفت خردگرایی بود.

پیشرفت جهانیان بسوی رسایی، از سوی ارستو، که بدخواه فرهنگ ایرانی بود، از هم گسیخته شد. او که آموزگار اسکندر بود باو اندرز داد « اگر ایرانیان را نابود سازی، یکی از ستونهای برتری و فضیلت را در جهان از میان برده ای» اسکندر هم بهمین انگیزه از نظر نمادی، پایتخت فرهنگی ایران، تخت جمشید را بآتش کشید در حالیکه از نابودی شوش پایتخت سیاسی ایران چشم پوشید. گام دیگری که اسکندر برداشت این بود که ۳۰ هزار تن از جوانان ایرانی را به روم فرستاد که روش زندگی باختر را بیاموزند و بایران باز گردند. پس از این زمان بود که آرام آرام دوره ایستائی در فرهنگ ایران پدیدار گشت و ایرانیان بفرهنگ باختری روی آوردند.

امروز معنی راستین نمادهای فرهنگی و جشنواره های ایران باستان، با دنباله روی کورکورانه مردم، از میان آنها رخت بریسته و دیگر آنها را نمی شناسند و آنچه که از این فرهنگ و جشن ها بازمانده، پژوهشگران بآن پوشش و رنگ

ایران زمین

یونانی می‌دهند. برای نمونه جشن مهرگان را به «مهر» خدای مهریان پیوند می‌دهند و تا آنجا پیش می‌روند که برخی بروش رومیان جانداران را میکشند و قربانی میکنند.

اگر با ژرف بینی در فرهنگ گذشته ایران بنگریم بخوبی نشانه های دانش و پیشرفت را، دور از خرافه و بیهودگی، در آن می‌بینیم. بهمین انگیزه است که فرهنگ ایران، در گذرگاه تاریخ، با همه ی دشواریها و دگرگونیهایی که در باورهای مردم پدیدآمده، هنوز زنده و پایدار باز مانده. جشن نوروز، تیرگان، مهرگان و سده، همه از نقطه نظر ستاره شناسی و قرار گرفتن زمین در فراخه ی آسمانها و در برابر خورشید بوده که جشن گرفته می شده. اینها خود برهان و نشان دهنده ی میزان دانش و والایی آن در ایران باستان بوده است.

جشنواره های فرهنگی ایرانیان، دست یافتن و فرصتی برای شادی و شادمانی بوده. از داریوش بزرگ سنگ نبشته ای باز مانده که در آن میگوید « اهورا مزدا شادی را برای مردم آفرید». گهنبارها یکی از دست یافته هایی است که در دوره ای ویژه از سال در هنگام کشت و کار و بدست آوردن فراوردهای کشاورزی جشن می‌گرفتند و به شادی می‌پرداختند ولی از زمانیکه بیک آیین تشریفاتی دینی برای مُردگان جایگزین شد کشتش و جذبۀ ایرانیان را از دست داده است.

همه ی آنچه که گفته شد بهترین نشان برگسترش زمینه ی روشنفکری و پیشرفت در ایران باستان است و دستاورد همه گفته ها اینکه

ایران زمین

فرهنگ پیشرفت است و سنت ایستایی.

برگردان از انگلیسی : مرکز پژوهش و گسترش فرهنگ و آیین باستانی ایران